

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

کلام مرحوم آخوند را در اشکال به نحائت ملاحظه فرمودید و خلاصه‌ای نظر ایشان این شد که فعل ماضی و مضارع و به‌طور کلی همه‌ی افعال دلالت بر زمان ندارد. زمان عنوان موضوع له، جزء موضوع له یا قید موضوع له نیست.

فرمودند که در فعل ماضی تنها چیزی که وجود دارد، دلالت بر وجود یک نسبت بین مبدأ و فاعل است. در فعل مضارع هم همین‌طور، لکن در ماضی یک خصوصیتی وجود دارد و در مضارع یک خصوصیت دیگر.

در ماضی خصوصیتی که وجود دارد این است که اگر اسناد داده شود به یک امر زمانی و یک فاعل زمانی آن وقت دلالت دارد بر وقوع حدث در زمان گذشته. که از آن تعبیر می‌کردند به نسبت تحققیه و در مضارع نسبت ترقییه. این خلاصه‌ی فرمایش آخوند با توضیحی که مفصلاً عرض کردیم و با تأییداتی که مرحوم آخوند آوردند.

نظریه اصولیین در موضوع له افعال

در بین اصولیین که بعد از مرحوم آخوند آمدند، آن مقداری که من تفحص کردم کسی که با مرحوم آخوند مخالفت کند پیدا نکردیم.

تقریباً همه‌ی اصولیین اصل نظریه‌ی مرحوم آخوند را پذیرفتند و آن چه را که نحائت قائل‌اند که فعل ماضی دلالت بر حدث در زمان گذشته دارد این را قبول ندارند. فعل مضارع دلالت بر حدث در زمان آینده دارد این را قبول ندارند.

بعد از مرحوم آخوند همه اصل این نظریه که زمان داخل در موضوع له افعال نیست نه به نحو دلالت التزامی، اصلاً داخل در موضوع له افعال نیست. این را قبول کردند. منتها بعد از اینکه این نظریه را قبول کردند از یک طرف این مسئله هم مسلم است که وجداناً بین ماضی و مضارع فرق وجود دارد. ما نمی‌توانیم فعل ماضی را مکان مضارع یا فعل مضارع را مکان ماضی استعمال کنیم.

این فرق وجدانی سبب می‌شود که این سؤال به وجود بیاید که اگر حرف نحائت را می‌زدیم نحائت می‌گویند که از نظر زمان بین این‌ها فرق وجود دارد. کسانی که حرف نحائت را انکار می‌کنند، برای این فرق بین ماضی و مضارع بالاخره چه فکری را ارائه می‌دهند؟ چه فارق میان ماضی و مضارع وجود دارد.

طبق بیان خود مرحوم آخوند، فارق همان وجود نسبت تحققیه و نسبت ترقییه شد که توضیح دادیم. بعضی دیگر از انظار این که در مسئله وجود دارد این را هم بیان کنیم تا ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم.

مرحوم محقق حائري در كتاب «درالفوائد» در صفحه 60، ايشان فرق بين فعل ماضي و مضارع را اين طور بيان كردند. فرمودند: «و أمّا فعل الماضي فالظاهر ان دلالة على مُضَيّ صدور الفعل عن الفاعل و المقصود من المضيّ، المضيّ بالنسبة الى حال الاطلاق»؛ ماضي دلالت مي كند بر مُضَيّ صدور فعل از فاعل، منتها نه مُضَيّ نسبت به زمان تكلم، بلكه مُضَيّ نسبت به حال اطلاق است. يعني شما آن حالي را كه مي خواهيد فعل را به فاعل اسناد بدهيد، نسبت به آن حال اين مُضَيّ واقع شده باشد.

اين عبارتي است كه مرحوم محقق حائري در «درالفوائد» دارند. تا اينجا فرمايش ايشان اين است كه فعل ماضي دلالت دارد بر مُضَيّ صدور فعل از فاعل و اين مضي نسبت به حال تكلم مطرح نيست بلكه نسبت به حال اطلاق است.

شما بفرماييد كه اين مُضَيّ همان زمان شد ديگر، همان حرف نحا. شد؟ فرمودند كه خير، اين مضي غير از اعتبار زمان در فعل است. چرا؟ براي اينكه فرمودند «لان المضي قد ينسب الي الزمان»، همين مثالي كه مرحوم آخوند دارند كه مُضَيّ نسبت داده مي شود به زمان در همين مثال مَضَيّ الزمان. در مثال مَضَيّ الزمان، مُضَيّ به زمان نسبت داده شده، وقتي مُضَيّ به زمان نسبت داده شد اينجا ديگر نمي توانيم بگويم در خود مَضَيّ زمان وجود دارد. پس بايد اين طور بگويم كه مَضَيّ الزمان يعني زمان قبل، نسبت به حال اطلاق كه مي گوييم اين زمان در قبل بوده، مَضَيّ، يعني گذشت آن زمان.

نتيجه اين مي شود كه فعل ماضي در آن زمان وجود ندارد. فقط دلالت دارد بر سپري شدن و گذشتن، مُضَيّ يعني گذشتن. فعل ماضي دلالت دارد بر اينكه يك چيزي گذشته؛ اما نه اينكه در زمان گذشته. تعبير مرحوم حائري برمي گردد به اين دو تا عبارت؛ نحوي ها مي گویند ضَرْبَ يعني زد در زمان گذشته، مرحوم حائري مي فرمايد يعني زدن گذشت. بين گذشتن زدن و بين اينكه زد در زمان گذشته، فرق وجود دارد.

فعل ماضي دلالت بر مُضَيّ دارد، اين مضي قابل اسناد به زماني است قابل اسناد به خود زمان است و قابل اسناد به خداوند تبارك و تعالي هست.

وقتي كه مي گوييم عِلِمَ الله يعني علم خدا گذشته، گذشته يعني از اول بوده نه اينكه در زمان گذشته خدا علم پيدا كرد. بين اين ها فرق پيدا مي شود. پس بنا بر اين تعريف كه ايشان براي فعل ماضي مي كند يك چنين عبارتي است.

بعد رسيدند به فعل مضارع، فرمودند اين كه در ادبيات گفتند فعل مضارع مشترك است بين حال و استقبال است مراد از حال چيست؟

اگر مراد از حال همان حال تكلم است فالوجدان شاهد علي خلافه. چرا؟ ايشان مي فرمايد اگر ما بخواهيم بگويم مراد از حال تكلم است؟ بين قائم و يقوم نبايد فرق باشد. آن جايي كه كسي الان ايستاده، عرب مي گويد قائم، اما آنجايي كه كسي الان ايستاده عرب نمي گويد يقوم.

اگر فعل مضارع به معنای حال به معنای تكلم باشد، وجدان شاهد بر خلاف آن است، اگر مراد از حال، حال عرفي است، حال عرفي يعني آن حال متصل به تكلم، يقوم يعني همين الان مي ايستد بعد از تكلم.

فرمودند اين حال عرفي يك مرتبه اي از مراتب استقبال است، استقبال يعني بعد از تكلم، بعد از تكلم آن زمان متصل به تكلم را شامل مي شود و زمان بعد را هم شامل مي شود اين مي شود يك مرتبه اي از مراتب استقبال.

آن وقت به اين نتيجه رسيدند كه آن چه كه نحوات مي گویند فعل مضارع مشترك بين حال و استقبال است، اين حرف غلطی

است؛ حال را باید به حال بعد از تکلم معنا کنیم. حال بعد از تکلم يك مرتبه‌اي از مراتب استقبال است و وقتي يك مرتبه‌اي از مراتب استقبال شد باید بگوئیم فعل مضارع دلالت بر استقبال دارد.

حالا که دلالت دارد، یعنی آیا زمان جزء موضوع له است؟ این‌طور فرمودند؛ که مضارع دلالت دارد بر انتساب مبدأ به فاعل بعد از حال اطلاق، نه بعد از حال تکلم، مضارع، یَضْرِبُ دلالت دارد بر انتساب این ضربه به فاعل بعد از حال اطلاق.

حال اطلاق را عرض کردم، شما بگوئید زید دو روز دیگر می‌آید و بعد از دو روز یَضْرِب، اینجا حال اطلاق بعد از دو روز می‌شود، نه اینکه الآن در حال تکلم باشد. این خلاصه‌ی فرمایش مرحوم محقق حائری است.

اشکال به کلام محقق حائری

اینجا نکته‌ی مهم و به‌عنوان اشکال که وجود دارد این است که در مجموع ایشان دخالت زمان در موضوع له فعل ماضی را رد کرده است، اما دخالت زمان در فعل مضارع را رد نکرده است. منتها تحقق این نسبت را می‌گویند بالنسبه إلي حال الإطلاق باید بگوئیم؛ اما يك استدلالی و دلیلی بر اینکه زمان در فعل مضارع دخالت ندارد در کلام ایشان ندیدیم. فقط نسبت به فعل ماضی همین مقدار که مَضی الزمان ما فعل ماضی را اسناد به زمان می‌دهیم این را دلیل آوردند بر اینکه در فعل ماضی زمان دخالت ندارد.

بنابراین اشکال مهم این است که بالاخره اگر در فعل، زمان دخالت دارد بین ماضی و مضارع فرقی نیست. اگر در فعل زمان دخالت ندارد بین ماضی و مضارع فرقی نیست.

اشکال دوم این است که ایشان در فعل ماضی روی لفظ ماضی تکیه فرمودند در حالی که ما در اینجا بعد از آنی که می‌گوئیم زمان دخالت در فعل ماضی ندارد دیگر نباید روی لفظ ماضی تکیه بکنیم.

نحات اول می‌آیند ضَرْبَ را معنا می‌کنند. یعنی زد در زمان گذشته، بعد می‌گوئیم حالا که این‌طوری معنا کردید اسمش را چه می‌گذارید؟ می‌گویند ماضی، این ماضی يك لفظی است که خود نحات روی این فعل قرار دادند. ما در اینجا بحثمان در تفسیر لفظ ماضی نیست، که شما می‌فرمایید ماضی یعنی دلالت بر مَضی صدور فعل از این فاعل دارد.

ما بحثمان این است که اگر يك فعلی به نام ضَرْبَ بود، آیا معنا کنیم که زد در زمان گذشته، زمان گذشته را ما جزء موضوع له بیاوریم آن وقت اگر جزء موضوع له بیاوریم با عِلْم الله چه کنیم؟ عِلْم الله یعنی خدا در زمان گذشته دانست، در حالی که در عِلْم الله هم استعمال این فعل در مورد خداوند بدون هیچ مجاز و بدون هیچ عنایتی است.

بنابراین اشکال دومی که ما در فرمایش ایشان داریم این است که شما باید حقیقت فعل ماضی را معنا کنید، نه لفظ ماضی را. اگر لفظ ماضی را معنا می‌کنید در مَضی الزمان، مَضی را درست کردید. در مَضی الماضی چه می‌گوئید؟ در مَضی الماضی آنجا مَضی به خود ماضی نسبت داده شده است. آنجا نمی‌توانید بگوئید مَضی گذشته، چون غلط است.

به نظر ما می‌رسد که ایشان يك جمودی فرمودند بر لفظ ماضی و در مقام تفسیرش بر آمدند. ما کاری به این نداریم کار ما این است که ببینیم بین این که ضَرْبَ و یَضْرِبُ حالا اسم این دو تا هر چه که بود، اولی ماضی دومی مضارع یا برعکس.

می‌خواهیم ببینیم بین این دو تا از نظر معنا چه فرقی وجود دارد، شما با لفظ نمی‌توانید بیان فرق این دو تا را بگوئید، لذا این فرمایش ایشان هم غیر صحیحی است.

کلام محقق خوبی

بیان سوم را مرحوم محقق خوئی در کتاب محاضرات جلد اول صفحه 235 دارند. ایشان هم این مطلب کلی را که همه بعد از مرحوم آخوند این را پذیرفتند که در موضوع له زمان در موضوع له فعل ماضی یا مضارع زمان نیست. منتها مرحوم آقای خوئی با مرحوم آخوند در اینکه آن خصوصیتی که سبب فرق بین ماضی و مضارع می شود آن چیست، ایشان اختلاف دارد.

آخوند فرمود که آن خصوصیت در فعل ماضی نسبت تحقیقه است در مضارع نسبت ترقیبه است، اما ایشان چیز دیگری فرمودند.

فرمودند «أنَّ الخصوصية في الفعل الماضي هي أنَّه وضع للدلالة على قصد المتكلم الحكاية عن تحقق المادة مقيداً بكونه قبل زمان التكلم»؛ فرمودند ماضی خصوصیتی که دارد این است که دلالت می کند بر اینکه متکلم قصد حکایت دارد. حکایت می کند از اینکه این مبدأ یعنی ضرب در ضرب، علم در علم این مبدأ قبل از زمان تکلم حاصل شده است.

ماضی این چنین دلالت دارد بر اینکه متکلم قصد حکایت دارد. ایشان روی این کلمه ی حکایت تکیه می فرماید. متکلم حکایت می کند از اینکه این مبدأ قبل از زمان تکلم متکلم در خارج واقع شده و فرمودند اگر ما ماضی را این چنین معنا کردیم، بین این سه قسم که ماضی به زمانی نسبت داده شود، علم زید؛ یا به خداوند نسبت داده شود، علم الله، یا به زمان نسبت داده شود، ماضی الزمان، هیچ فرقی وجود ندارد.

آن جایی که می گوید علم زید می خواهید بگویند که این مبدأ یعنی علم، حکایت کنید از این که این ماده قبل از زمان تکلم من برای زید حاصل شده است. علم الله می خواهید حکایت کنید از اینکه علم برای خداوند قبل از تکلم من برای خدا حاصل شده است. ماضی الزمان می خواهید حکایت کنید از گذشت زمان و تحقق زمان قبل از تکلم متکلم.

من که الآن می گویم ماضی الزمان می خواهم به مخاطب بگویم قبل از این تکلم من زمان آمد و سپری شد. لذا بین هر سه هیچ فرقی وجود ندارد. لذا در ماضی الزمان، تعبیرشان این است که «یدل على قصد المتكلم الحكاية عن تحقق الزمن قبل زمن التكلم»، در ماضی الزمان می خواهیم بگوئیم که زمان قبل از تکلم متکلم گذشته است.

منتهی بعد فرمودند اگر فعل ماضی به يك زمانی نسبت داده شود اینجا به دلالت التزامی دلالت می کند بر اینکه این ماده در زمان گذشته هم بوده، اما این دیگر خارج از وضع است. آنجایی که می گوئیم علم زید، چون علم به يك زمانی به نام زید اسناد داده شده است، خود اسناد به زمانی قرینه است بر اینکه علم در يك زمان گذشته بوده، نه اینکه علم به دلالت وضعیه دلالت بر این معنا داشته باشد. این راجع به ماضی، بعد فرمودند راجع به مضارع هم همین طور است، در مضارع هم متکلم می خواهد حکایت کند از تحقق این ماده و مبدأ، بعد از زمان تکلم.

این خلاصه ی فرمایش ایشان است. منتهی يك توضیحاتی دارد. این کتاب محاضرات ویژگی که دارد این است، يك مطلب را به صورت چند عبارت گاهی اوقات دو سه صفحه را خلاصه کنیم در سه سطر می شود خلاصه کرد. البته این ویژگی کتاب است که خیلی مطلب را روشن می کند و قلم هم بسیار قلم روان و خوبی است این خلاصه ی مطلبی است که در ضمن دو سه صفحه ایشان بیان فرموده است.

اشکال به کلام محقق خوبی

اینجا بعضی از اساتید و بزرگان اشکالی کردند به مرحوم آقای خوئی گفته اند این تفسیری که شما می کنید مبتنی است بر اینکه ما در بحث معانی حرفیه، که گفتیم معانی حرفیه و ملحقات به حروف که هیئات باشد، آنجا قائل شویم که حروف و ملحقات

حروف وضع شده‌اند برای يك معاني تضییقیه، در حالی که خود آقای خوئی (قدس سره) این معنا را قبول ندارند.

ما هم در آن بحث که يك بحث خیلی مفصلي شد همه‌ي مباني را مطرح کردیم. گفته‌اند که این معاني حرفیه و اسمیه فرقشان این است که معاني حرفیه وضع برای تضییق معاني اسمیه است. هیئات هم همین‌طور است.

اینجا گفته‌اند که این فرمایش مرحوم آقای خوئی مبتنی بر این است؛ اما حق این است که این اشکال به ایشان وارد نیست. درست است این معنا که بگوئیم ماضي دلالت دارد بر حکایت از تحقق مبدأ قبل از زمان تکلم. درست است يك تضییقی وجود دارد؛ اما این سبب نمی‌شود که بگوئیم این حرف روی این مبنا فقط درست است.

در بحث معاني حرفیه، آنجا 7 یا 8 مبنا بود، ممکن بود کسی که مباني دیگر را اختیار می‌کند، اصل اینکه حروف و هیئات در بعضی از موارد موجب تضییق شود، این را انکار نکند، مع ذلك يك مبناي دیگری را اختیار می‌کردند.

بنابراین این که این نظر ملازم با تضییق است، غیر از این است که بگوئیم این نظر مبتنی بر تضییق است. مرحوم آقای خوئی در بحث معاني حرفیه، تضییق را قبول ندارند، خیلی‌ها هم قبول ندارند، اما سبب نمی‌شود که ما اصل مقارنت و ملازمت با تضییق را در بعضی از موارد هم انکار کنیم. بنابراین به نظر می‌رسد که این اشکال به ایشان وارد نیست.

اشکال مهمی که به نظر ما می‌رسد و بر ایشان ظاهراً وارد است، این است که در باب حکایت، متکلم همیشه حکایت از يك واقع دارد. زیدی دو سال پیش آمده و الآن متکلم می‌خواهد این را حکایت کند. «جاء زيد»، متکلم اول می‌نشیند، آن حدث و آن واقعه را می‌بیند که فی الواقع موجود است یا گذشته؟ قبل از تکلم اصلاً. قبل از تکلم می‌بیند که زيد الآن آمده یا قبلاً آمده؟ وقتی که می‌بیند قبلاً آمده، می‌گویند جاء زيد.

به عبارت دیگر ما می‌بینیم که در استعمالات نسبت به حکایت زمان تکلم را در نظر نمی‌گیرند و لذا گاهی اوقات می‌گویند که زيد دو سال دیگر می‌آید و قبلش کتک زده می‌شود. در اثبات کاری به زمان تکلم ندارند و در این حکایت متکلم کاری به زمان تکلم خودش ندارد.

برای اینکه این مطلب روشن شود، شما خود زمان را ملاحظه کنید. دیروز بعد از پریروز بوده، پریروز قبل از دیروز بوده است. شما الآن که می‌خواهید بگوئید دیروز گذشت، پریروز را نسبت به دیروز می‌خواهید مقایسه کنید. می‌خواهید بگوئید که پریروز قبل از دیروز بوده است.

اینجا زمان تکلم در آن دخالت دارد؟ خیر، يك واقعیتی در خارج است که زمان شنبه قبل از يك شنبه است از شما سؤال می‌کنند شنبه گذشته؟ می‌گوئید بله.

مثلاً فرض کنید سؤال این است که آیا شنبه نسبت به دوشنبه گذشته؟ می‌گوئیم بله در حالی که امروز داریم صحبت می‌کنیم روز چهارشنبه است. خود همین دلالت دارد بر اینکه وقتی انسان می‌خواهد يك حدثی را حکایت بکند گذشتن او و نگذشتن او را نسبت به زمان تکلمش محاسبه نمی‌کند. نسبت به آن چیزی که در واقع است محاسبه می‌کند.

بنابراین این مسئله‌ي شنبه و يك شنبه، یا دیروز و پریروز، يك ساعت و نیم ساعت قبل از او، این‌ها همه مؤیدات خوبی است برای اینکه ما فعل ماضي را نمی‌توانیم بگوئیم دلالت دارد بر وقوع حدث، قبل از زمان تکلم. قبل از زمان تکلم دخالتی در معنای ماضي ندارد، لذا این بیان ایشان هم این اشکال را دارد، یکی دو تا بیان دیگر هم مرحوم اصفهانی دارند که بعداً عرض می‌کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ